

Headeline:

The check of the macrocosm and microcosm in molavi,s masnavi manavi and contrast by najmoddin razi,s mersadalebad

AUTHORS

1.parvin golizade,Associate professor of Persian language department in shahid chamran university of ahvaz (corresponding author)

Email: dr-golizade@yahoo.com

2.iman salehi, phd student Persian language department in shahid chamran university of ahvaz

Email: imansalehi293@gmail.com

Abstract

In the theories of mysticism, the great universe is interpreted as a veil of light and the meaning of the veil of light is any stage of the spiritual journey where the seeker's stop prevents him from ascending to the higher stages. In the theory of mysticism, the smallest world is human. Sages and mystics consider human to be the smallest world and other than him to be the greatest world.

Molavi believes that man is the greatest world and the universe is the smallest world, but Najmuddin Razi believes in the opposite of this issue in Mursad al-Abad. Considering that both Molavi and Najmuddin Razi are religious poets, the differences of opinion of these two mystics are examined.

Keywords: the great universe- the smallest world- Molavi- Najmuddin Razi

عنوان مقاله:

بررسی عالم اکبر و عالم اصغر در مثنوی معنوی مولوی و مقایسه آن با مرصاد العباد نجم الدین رازی

نویسندگان:

1. پروین گلی زاده، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)

2. ایمان صالحی، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

عالم اکبر در نظریه های عرفان به حجاب نورانی تعبیر شده است و مقصود از حجاب نورانی، هر مرحله از مراحل سیر و سلوک روحانی است که توقف سالک در آن مانع از صعود به مراحل بالا باشد. عالم اصغر همان است که در نظر عرفان، انسان مورد نظر است. حکما و عرفا انسان را عالم اصغر و جز او را عالم اکبر می شمردند. مولوی معتقد است که انسان علم اکبر است و جهان هستی عالم اصغر ولی نجم الدین رازی در مرصادالعباد اعتقاد به عکس این موضوع را دارد. با توجه به اینکه هم مولوی و هم نجم الدین رازی هر دو اشعری مذهب هستند، اختلاف نظرهای این دو عارف مورد بررسی قرار می گیرد.

کلید واژه : عالم اکبر _ عالم اصغر _ مولوی - نجم الدین رازی

مقدمه

از آنجایی که عرفان یکی از حوزه های اصلی ادب فارسی است، ضرورت دارد تا در پژوهش های علمی نیز به این حوزه از ادب فارسی توجه بیشتری شود. زبان و ادبیات فارسی از دیرباز و از نخستین آثار مکتوبی که در خود جای داده، همواره این حوزه را لایه لای آثار خود جای داده و عرفای زیادی را در این وادی پرورش داده است. عارفان زیادی در طی قرون و اعصار، سراینده شعر و نویسنده متن شدند و آثار گرانسنگی از خود به یادگار نهاده اند.

این عارفان تمامی مبانی، اصطلاحات، حالات و مقالات عرفانی را در آثار خود جای داده اند و هر یک با توجه به دریافت درونی خود، عرفان را در آثارشان منعکس ساخته اند.

یکی از مباحثی که همواره مورد توجه عارفان کلاسیک بوده است، بحث عالم اکبر و عالم اصغر بوده است که تعبیرات گوناگونی را از آن ارائه داده اند.

در این میان از عارفان مشهور، که شاید معروفترین آنها در دوران قرن هفتم هجری می زیسته اند، مولوی بلخی و نجم الدین رازی بوده اند که هر دو تن از عارفان و سخنواران نام آور ادب فارسی هستند.

این دو عارف در آثار خود که همه از گنجینه های ادب عرفانی فارسی هستند، بحث عالم اکبر و عالم اصغر را مطرح کرده اند.

مولوی و نجم الدین رازی که هر دو از عارفان قرن هفتم هجری و هر دو دارای مذهب اشعری بوده اند، درمثنوی معنوی و مرصادالعباد به بحث و تحلیل این حوزه از عرفان پرداخته اند.

در این پژوهش سعی شده است تا مبانی نظری و کلی مربوط به این مبحث تعریف شوند و مقدمات و خاستگاه های این نظریه با استناد به منابع معتبر داده شود و سپس با آوردن شواهد از دو اثر مذکور، به بررسی اختلاف نظرهای این دو سخنور نامی ادب عرفانی پرداخته شود.

1-1 مبانی نظری پژوهش

انسان در طول قرون متمادی به تناسب ارتقای سطح فکری و فرهنگی خود، افکار مختلفی درباره خود و جهان هستی ارائه داده است.

در همه جوامع گوناگون بشری تصور اینکه انسان عالم اصغر و جهان هستی عالم اکبر است همواره از قدیمی‌ترین بحث‌های علمی است که مطرح شده است.

قبل از پرداختن به بحث درباره این دوحوزه، باید پیشینه و خاستگاه این بحث را بررسی کنیم که این بحث از کجا نشأت می‌گیرد.

اولین بار در یونان، افلاطون درباره تکوین جهان هستی و ازل هستی سخن به میان آورد. افلاطون اعتقاد داشت که جهان هستی از چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش تشکیل شده است و قدرت انسان هم از همین طبایع نشأت می‌گیرد. (افلاطون: 1917). این نظریه در اقوام هندی در کتاب باستانی آنان یعنی ریگ ودا آمده است.

در ایران ما هم در دوران باستان این مسئله وجود داشته است. این نظریه در ایران قبل از اسلام مورد توجه بوده است؛ دکتر مجتبیایی اعتقاد دارد که عالم صغیر و عالم کبیر در اندیشه‌های ایرانیان از دین زروانی برآمده است.

پژوهشگران باستان بر این عقیده اند که در آئین زروانی، زروان به عنوان خدایی که بدنش فلک یا جهان اکبر است با انسان به عنوان جهان اصغر تطبیق میکند. آنها اعتقاد دارند که نسبت میان زروان و انسان همان نسبت میان انسان با جهان است. (مجتبیایی: 46) در متون پهلوی و مخصوصاً در زاد اسپرم، از مقایسه میان عالم صغیر و کبیر سخن به میان آمده و نظم آسمان‌ها به پیکره آدمی تشبیه شده است. (راشل محصل: 44)

در آیین یهود هم اشارتی به مفاهیم عالم صغیر و عالم کبیر صورت گرفته است. در این آیین جهان هستی با تمام پدیده‌هایش از قدرت خداوند گرفته شده است و انسان هم نیروی خود را از این پدیده‌ها گرفته است. (دایرة المعارف بزرگ اسلامی 1/177)

از دیدگاه اسلام هم این مبحث مورد بحث قرار گرفته و میان حکمای اسلامی قابل قبول است. در نظر تفکر اسلامی منشأ نظریه مشابهت جهان هستی را با عناصر و اجزای انسان، با بیانی روشن در آیات منسوب به امام علی (ع) می‌توان جستجو کرد؛ امام علی در این باره می‌فرماید:

دوائک فیک و لا تبصر و دوائک منک و لا تشعر

اتزعمُ انک جرمٌ صغیر و فیک النطوی العالم الاکبر (بیهقی نیشابوری: 236)

حال می‌خواهیم دیدگاه عرفا را در این باره مورد بحث قرار دهیم.

از نظر پژوهشگران این حوزه، حلاج را مبدع اولیه این نظریه معرفی کرده‌اند که این اندیشه را در اسلام وارد کرده است. این عربی تعابیر عالم صغیر و عالم کبیر و انسان کبیر را مکرر بکار برده است؛ ابن عربی می‌گوید: «همه زیبایی‌های جهان در نهاد انسان است زیرا که انسان روح این جهان هستی است و چکیده این دو جهان، انسان هستند.» (فتوحات مکیه، 2: 67)

بنابراین، اطلاق عالم اصغر و اکبر بر انسان از نظر صورت و معنی در احادیث ائمه و گفته‌های عارفان بر وجود انسانی دلالت می‌کند. از دیدگاه ابن عربی، انسان عالم اصغر است و به منزله روح عالم اکبر است و سبب آن، با اینکه جرمش نسبت به کل عالم کوچک و مختصر است، اما در معنا بسیار بزرگ است و به تنهایی با مجموع عالم و موجودات برابری می‌کند (فتوحات مکیه، 1: 118)

خلاصه مطلب این است که از همه این نظریه‌های حوزه‌های مختلف می‌توان فهمید که انسان، علت آفریده شدن جهان هستی است اما در عین حال اغلب این نظریه پردازان، انسان را عالم صغیر می‌دانند و جهان هستی را عالم کبیر.

1-2 عالم اکبر و عالم اصغر در مثنوی معنوی

جلال الدین محمد بلخی از شاعران عارف قرن هفتم است که آثار مشهوری از جمله مثنوی معنوی دارد. در مثنوی معنوی در دفتر چهارم در حدود 17 بیت آن به صورت مستقیم و واضح به این بحث اشاره کرده است. مولوی در دفتر چهارم مثنوی معنوی در بخشی با عنوان «حکایت آغاز خلافت عثمان و خطبه وی در بیان ناصح فعال» درباره اینکه آدمی عالم اصغر است و یا عالم اکبر است، سخن به میان آورده است. خلاصه حکایت این است که چون دوران زمامداری عثمان بن عفان (خلیفه سوم) فرا رسید، بر منبر فراز آمد و بر جای پیامبر (ص) نشست. آن منبر سه پله داشت آن پله جایی بود که پیامبر (ص) به هنگام ایراد خطابی در آن می‌نشست؛ پس از رحلت آن حضرت ابوبکر بر پله دوم نشست و چون نوبت به عمر رسید بر پله سوم نشست اما وقتی نوبت خلافت عثمان فرا آمده بر جایگاه پیامبر نشست....

هدف از آوردن خلاصه این داستان این بود که به صورت کلی با داستان اثر آشنا شویم و اینکه چرا مولوی در این بخش به بحث عالم اکبر و عالم اصغر پرداخته است. حال به بررسی ابیات مورد نظر می‌پردازیم و توضیح مختصر و کوتاه از آنها ارائه می‌دهیم و پس از بررسی ارتباط، این ابیات را با مبحث مورد نظر مذاقه قرار می‌دهیم.

پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی

منظور مولانا در این بیت این است که بر حسب ظاهر تو عالم اصغری و بر حسب باطن عالم اکبر؛ یعنی بستگی به معیارهای سنجش دارد که مشخص می شود که انسان در چه جایگاهی در این زمینه قرار دارد.

ظاهر آن شاخ اصل میوه است با طناً بهر ثمر شد شاخ، هست

برای مثال هر چند ظاهر درخت اصل میوه است یعنی موجب پیدایش میوه می شود اما درخت به خاطر میوه به وجود می آید. این اشاره به این قضیه دارد که اگر جهان هستی گسترده است و عظمت دارد اما همه این عالم برای خدمت انسان هستند. مولوی در این بیت به صراحت می گوید که جهان هستی عالم اصغری است در خدمت انسان که عالم اکبر است.

گر نبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان ییخ شجر

این بیت در تایید بیت قبلی و به نوعی موقوف المعانی هستند؛ می گویند که زیرا اگر باغبان خواستار تولید و پدید آوردن میوه نبود، چطور دست به چنین کاری می زد و اقدام به این کار می کرد که درخت را در خاک بنشاند؛ یعنی اگر قصدی نداشت هیچ وقت چنین کاری نمی کرد پس هدفی در کار بوده است.

پس به معنی آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد

منظور بیت این است که مشخص شد که این درختان هستند که از تخم میوه به وجود می آیند اگرچه ظاهراً میوه از درخت به وجود می آید. مولوی در این بیت با اشاره به اینکه باید اصل را توجه کرد و می گوید که این ریشه ها و اصل ها هستند که باعث پدید آمدن فرعیات می شوند، اشاره ای دارد به اصل وجودی انسان که عالم اکبر است اگرچه جهان هستی به این عظمت است و انسان زیر مجموعه جهان هستی است، اما این جهان هستی است که در خدمت انسان است و درواقع جهان که عالم اصغر است، نتیجه پدید آمدن انسان بوده است.

مصطمی زین گفت کآدم و النبی خلف من باشند در زیر لوا

منظور این است که اصل بعثت پیامبران در واقع وجود پیامبر اکرم (ص) بوده است و تمامی پیامبران در زیر پرچم پیامبر اسلام هستند. مولوی در این بیت با اشاره زیبا پیامبر را به انسانی که عالم اکبر است و دیگر پیامبران را به جهان هستی که عالم اصغراست تشبیه کرده است.

بهر این فرموده است آن ذوفنون رمز نحن الاخرون السابقون

و به خاطر همین بود که پیامبر اعظم (ص) که دارای صفات زیاد نیکو و پسندیده بود او را به وجود آورد و او را نمایان ساخت.

گر به صورت من ز آدم زاده ام من به معنی جدّ جدّ افتاده ام

در این بیت مولوی از زبان پیامبر (ص) سخن می گوید که : اگر چه ظاهراً من از نوادگان حضرت آدم هستم، اما در واقع من جد بزرگ او هستم. آدم همان عالم اصغر و پیامبر اسلام (ص) عالم اکبر است.

کز برای من بدش سجد ملک وز پی من رفت برهفتم فلک

چون که فرشتگان به خاطر من بر انسان سجده بردند و آدم هم با کمک نور من به آسمان هفتم و معراج رفت و به اوج معرفت رسید.

پس زمن زایید در معنی پدر پس ز میوه زاد در معنی شجر

این بیت هم تأیید ابیات قبل است؛ یعنی پدر از من به دنیا آمده و درخت از میوه به وجود آمد.

اول فکر آخر آمد در عمل خاصه فکری کو بود وصفِ ازل

فکری که در آغاز به وجود می آید، در مرحله آخر به صورت اجرا در می آید مخصوصاً فکر ازلی. این بیت مبین یکی از اصول حکیمان است که هر صانع و فاعلی، نخست نتیجه و غایت عمل را منظور می دارد و سپس به آن عمل می پردازد مثلاً نجار، ابتدا نشستن پشت میز را در ذهنش می آورد و سپس شروع به ساختن میز می کند.

حاصل اندر یک زمان از آسمان می رود می آید، ایدر کاروان

مولانا در این بین می گوید: کاروان هر لحظه از آسمان به سوی زمین می آید و باز می گردد (ایدر : یعنی اینجا در این بیت منظور، زمین و عالم اسفل است). از کاروان یکی کاروان موجودات است که مشیت ازلی و اراده لم یزلی خداوند موجود می شوند و معدوم می گردند. و این زنجیره خلق مداوم و آفرینش نوبه نو را صوفیه، تجدد امثال و یا تبدل امثال گویند و منظور دیگر از کاروان فیوضات الهی و نفحات سبحانی است.

نیست بر این کاروان این ره دراز کی مفازه زفت آید با مفاز؟

مولوی می گوید این مسیر برای این کاروان دراز نیست؛ کی ممکن است بیابان در نظر انسان نیرومند و پیروزمند، بزرگ و بی انتها بیاید؟ یعنی نمی آید. مولانا در این بیت می گوید :بعد زمان و مکان و حلقه های تو در توی قوانین حاکم بر

طبیعت در مقابل عالم روحانی کمترین مانعی نمی‌تواند پدید آورد چنانکه مسئله معراج رسول اکرم(ص) و طی الأرض أولیا الله که از مسلمات است، خود شاهدی است بر اثبات این بیت. می‌گوید: سیر روحانی در لازمان و لامکان صورت می‌گیرد و قید و بندهای عالم طبیعت نمی‌تواند سدی در برابر این سپر پدید آورد. مفازه در اینجا به معنی بیابان است و منظور از آن در این بیت هامون دنیاست که این هامون هرچند برای اهل دنیا طویل و فسیح است اما برای روشن بینان و عارفان کوچک و کم مسافت است.

دل به کعبه می‌رود در هر زمان جسم طبع دل بگیرد ز امتنان

دل انسان هر لحظه که می‌رود و جسم نیز بر اثر لطف و احسان الهی خوی و خصلت قلب را به خود می‌گیرد؛ یعنی جسم خاکی نیز تابع روح می‌شود. نورانیت روح، به جسم نور و لطافت می‌بخشد و هرگاه دل بخواهد با جای ارتباط برقرار کند، در لحظه ارتعاشی می‌فرستد تا به مقصود می‌رسد. این درازی و کوتاهی مربوط به جسم است والا در مقام الهی مسئله درازی - کوتاهی مفهومی ندارد.

چون خدا مر جسم را تبدیل کرد رفتش بی فرسخ و بی میل کرد

همین که خدا جسم انسان را به خواص روحی تبدیل کند و از خاصیت مادی و جسمی پاک سازد، جسم با این تحول جوهری بدون فرسنگ و میل طی طریق می‌کند.

مولوی در این بیت وایات پیشین این مطلب را بیان می‌کند که هرگاه روح به انوار الهی روشن شود، جسم را تحت تصرف خود قرار می‌دهد و خواص روحانی خود را به آن سرایت می‌دهد و از قید زمان و مکان‌هایی می‌بخشد.

در میان مفسران قرآن کریم، امام فخر رازی در تفسیر کبیر جلد 20 این مطلب را با برهان‌های عقلی و نقلی ثابت کرده که معراج پیامبر (ص) همراه با جسم شریف بوده نه فقط با روح.

مولوی در این بیت با اشاره پنهان، جسم آدمی را مورد ستایش قرار می‌دهد و به آن ارزش می‌دهد و همین جسم نیز به انسان ارزش و اعتبار می‌بخشد و باعث بزرگی مقام انسان می‌شود که به عالم بزرگ یا اکبر می‌رسد.

صد امید است این زمان بردار گام عاشقانه ای فتا خلّ الکلام

ای جوان، اکنون عاشقانه گام بردار و حرف ها را رها کن که امید بسیار می رود. منظور مولوی این است که هنوز خام و جوان هستی و به مقصد نرسیده ای ؛ اکنون اسرار و حقایق را دریافتی با عشق قدم برد زیرا امید زیادی هست و دست از قیل و قال بردار زیرا که در راه عرفان و طریقت قیل و قال ها و چون و چراهای نابهنگام مانع راه است.

گرچه پيله چشم بر هم میزنی در سفینه خفته ای ره می کنی

اگرچه تو پلک چشم خود را بر هم میزنی یعنی هر چند تو ظاهراً بیداری و با مردم ارتباط داری، اما در واقع در کشتی خوابیده ای و راه را می نوردی.

منظور مولوی از سفینه در این بیت مردان الهی است ؛ یعنی هر چند ظاهر تو با خلایق است اما در واقع مصاحبت و هدایت اولیا در تو را در دریای خروشان دنیا و مهالک آن آرام و بی دغدغه به ساحل نجات می رساند به شرط آنکه به ذیل عنایت و هدایت اولیا چنگ زنی.

با شرح و تفسیر این بخش از مثنوی شریف می توانیم بگوییم که مولانا دو دیدگاه را نسبت به انسان مطرح می کند یکی دیدگاه آن دسته از حکما و عرفا که انسان را عالم اصغر و جزو را که جهان هستی باشد عالم اکبر می شمردند. چنانکه شیخ عزیزالدین نسفی در مقصد الاقصی میگوید. بدان که انسان عالم صغیر است و هرچه غیر انسان است جمله عالم اکبر است

و دیدگاه دوم برخلاف دیدگاه اول است که می گوید انسان عالم کبیر است و جز، انسان عالم صغیر، چنانکه علاءالدوله سمنانی می گوید

اگرچه بدن تو از راه جثه عالم صغیر است، اما در حقیقت عالم کبیر است

مولوی در این قسمت از مثنوی معنوی دیدگاه دوم را تأیید میکند و ارجع می داند و می گوید: آنان که انسان را عالم اصغر نامیده اند باطن را مورد توجه قرار ندادند بلکه تنها به ظاهر او نظر کرده اند در حالی که اگر به باطن او متوجه شود مشخص میشود که انسان عالم اکبر است

1-3 عالم اکبر و عالم اصغر در مرصاد العباد

نجم الدین رازی از عارفان مشهور ایران و جهان اسلام است که در دوره قرن هفتم هجری می زیسته است. او در اثر معروف خود یعنی مرصاد العباد نیز درباره مبحث عالم اکبر و عالم اصغر سخن به میان آورده است.

تاکنون پژوهش ما حول محور تفکر مولوی در مثنوی معنوی بود که اعتقاد داشت انسان عالم اکبر و جهان هستی عالم اصغر است. اما نجم الدین رازی اعتقاد به عکس این قضیه دارد و معتقد است که انسان عالم اصغر و جهان هستی عالم اکبر است. او در کتاب مرصاد العباد می‌گوید: «چنانکه در عالم کبری چهار فصل بود بهار، خریف و تابستان و زمستان، در آدم که عالم صغراست چهار طبع بود: حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که در چهار چیز تعبیه؛ صفرا و سودا و بلغم و خون و در عالم کبری چهار باد بود باد بهاری و باد تابستانی و باد خزانی و باد زمستانی و....» (رازی: 76)

و در جای دیگر نیز می‌گوید در عالم کبری چهار نوع آب بود: شور و تلخ و متن و خوش، در آدم هم چهار آب بود: شور، تلخ، متن و خوش و هر یک در موضعی به حکمت نهاده. آب شور در چشم نهاده که در چشم پیه است و بقای پیه به شوری تواند بود و پیه را در چشم وقایه چشم ساخته و چشم را وقایه سپید کرده سپید را وقایه سیاه کرده و سیاه را وقایه لبعه العین کرده و لعبت را محل نظر و نظر را سبب رؤیت کرده و آب تلخ را در گوش نهاده تا حشرات در گوش نروند و آب متن را در بینی نهاده تا آنچه از دماغ متولد می‌شود از بینی بیرون نیاید و آب خوش را در دهان نهاده تا دهن خوش دارد و زبان را به سخن گردان کند و طعام را بدرقه ای باشد تا به حلق فرو رود. (رازی: 77)

با توجه به این تعبیرات در مرصاد العباد این نکته پی می‌بریم که نجم الدین رازی خلاف نظر مولانا در مثنوی معنوی را اعتقاد داشته و انسان را عالم اصغر و جهان هستی را عالم اکبر می‌داند.

1-4 نتیجه گیری

با مقایسه و مطالعه آثار دو تن از عارفان مشهور قرن هفتم دریافتیم که حتی عرفا هم برای تعبیر عرفانی خود طبق سلیقه عمل میکنند و با توجه به دریافت های درونی خود تعبیر عرفانی را تفسیر می کنند.

در رابطه با مبحث عالم اکبر و عالم اصغر بسیاری از محققان و پژوهشگران و عرفا به این مبحث پرداختند و تقریباً تعبیر یکسان ارائه داده‌اند اما با مقایسه دو اثر مذکور از عرفای مشهور که هر دو از عرفای قرن هفتم هجری هستند و هر دو در یک فضای سیاسی و اجتماعی رشد کرده‌اند و نکته جالب تر اینکه هر دو عارف اشعری مذهب هستند، دریافتیم که حتی عارفان هم در تعبیرات عرفانی و مسائل انفسی، از برداشت های شخصی خود استفاده می کنند و ممکن است در یک دوره بر سر یک مسئله میان عرفا هم اختلاف نظر وجود داشته باشد چنان که این اختلاف نظر را در دو اثر مثنوی مولوی و مرصاد العباد نجم الدین رازی مشاهده کردیم.

فهرست و منابع و مآخذ

- __ ابن عربی، محی الدین، 1370، *فصوص الحکم*، تصحیح ابوالعلاء عفیفی، تهران، الزهرا
- __ بلخی، جلال الدین محمد (مولوی)، 1386، *مثنوی معنوی*، جلد چهارم، تصحیح رنیلوید نیکولسون، تهران، مهتاب
- __ بیهقی نیشابوری، قطب الدین ابوالحسن، 1375 *دیوان امام علی علیه السلام*، تصحیح و ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، اسوه
- __ رازی، نجم الدین، *مرصاد العباد*، 1383، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، علمی فرهنگی
- __ راشد محصل، محمد تقی، 1366، *گزیده‌ی زاده اسپرم*، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- __ فروزانفر، بدیع الزمان، 1366، *احادیث مثنوی*، تهران، امیرکبیر
- __ لطفی، محمد حسین، 1384، *دوره آثار افلاطون*، تهران، خوارزمی
- __ مجتبایی، فتح الله، 1369، *آدم در یهودیت*، تهران، دایره المعارف بزرگ اسلامی
- __ ابن عربی، محی الدین، 1960، *فتوحات مکیه*، بیروت، دارصادر